

فرزند قبیله که جهانی شد

پوهنیار بشیر مومن



سیدجمال الدین افغان فرزند سید صفر محمد در سال 1254 هجری قمری در قریه اسعدآبادولایت کنرچشم به جهان کشود، ودرطفلیت به پایتخت منتقل گردیده در آنجاعلوم مروج وقت را آموخت. در مورد این که زادگاه اصلی مولانا کجا است، بغیر از ایرانیها دیگر تمام جهان افغانیت او را تصدیق کرده اند واین در حال است که تا هنوز قوم وخویش اودر اسعد آباد کنر ویا در کابل زنده گی میکنند. از جمله میتوان از پسران کاکای او حسین پاچا،سیدعباس پاچا، بابا پاچا، که از مردمان مشهور وطن مان هستند نام برد.همچنان آقای محمود فارانی فرهنگی شهیر کشور ما نیز مربوط به این خانواده میباشد.

راجع به مولانا جمال الدین افغان مطالب دقیق وعمیق وجود دارند که باید مطرح گردد ونسل امروزی ما که بیشتر از هر وقت دیگر به شناختن شخصیت های چون مولای افغان وراه ورسم او بسیار نیازمند است، تا برای حرکت وسازنده گی آینده شان بایداز این معرفتها و آگاه هی ها وروشنی ها بهره بگیرند. از نظر مورخین وصاحب نظران مولانا جمال الدین در روند نهضت اصلاح طلبی دینی آغازگر وبنیاد گذار این حرکت در اواخر قرن هژده شمرده میشود. چیزیکه وی را از دیگر تجدد گران زمان اش فرق میگذارد، برخورد بدون تعصب او با تمدن غرب است ومسلمانان را از طریق اعتقادات خود شان تشویق وترغیب به آموزش جوانب مثبت تمدن غرب مینمود. او یک نابغه بی مانند بود، که هدفش رهائی ملت ها از استعمار ورهائی انسان ها از ظلم وبیاد بود. در متودولوژی سیاسی مولای افغان سه مسله مهم برجسته میگردد: منطق عینی،شجاعت ذاتی ونیروی مردم. با منطق عینی خویش تجربه وتحلیل میکرد وراه پیدا می کرد، با شجاعت خود بدون هیچگونه ترس ووحشتی خواست مردم را بیان میکردوبالاخره برای تحقق اش فقط به نیروی مردم اتکا میکرد.کار وپیکار مولانا در مجموع چنان ارزش های از خود به جا گذاشته که هر چه زمان می گذرد اعتبار آن بیشتر شده وعلاقمندان به دموکراسی وحاکمیت ملی وعدالت اجتماعی را بیشتر گرویده خود می سازد.چه زیبا است که ایرانی ها او را مربوط خود، ترک ها به خود ومصری ها مربوط خود می دانند از این جاست او بعد جهانی پیدا میکند ومربوط همه بشریت میگردد.او در جریان عملکردهای سیاسی خویش تجارب وقاعده های زیاد را به جا گذاشت که به حق میتوان آن را مکتب مولای افغان نامید. مکتب یا به اصطلاح عصر مان دکترین مولانا جمال الدین بر بنیاد حاکمیت مردم بر مردم استوار بود.این مرد توانا که تمام مشکلات روزگارش را درک میکرد، دیگر قریه وقبیله اش برایش تنگ بود، اوبخاطر انسان و رهائی انسان آستین را بر زد و داخل معرکه بزرگ گردید، تا توان داشت به هر کنج و کنار دنیا سفر کرد وسر زد، ومردم به خواب رفته را بیدارو از توان شان آگاه ساخت. او میخواست کاری بکند که مسلمانان از انحطاط فکری وسیاسی وعلمی بیرون بیایند، واز علوم معاصر مستفید گردند. **مولانا مجبور بود تا با این توده با زبان خودشان واز طریق فهم اسلامی شان با ایشان حرف بزند نه از طریق دیگر، زیرا غیر از این، خارج از درک مردم بود، وهر لحظه میتوانست برایش درد سر خلق کند.** زمان که مولانا جمال الدین افغان پا به این عرصه گذاشت تنها بود، دیر نگذشته بود که دید ودیدگاه این مرد آهنین در سراسر جهان اسلام پخش گردید واز هر طرف دنیا مردم را به خود جذب نمود. بالاخره حزب را بنام اتحاد اسلام پایه گذاری کرد که علما وآزادی خواهان از نقاط مختلف جهان را به خود جذب کرد. هدف او از ایجاد چنین احزاب(او در بسیاری کشور های اسلامی چنین احزاب را پایه گذاری نموده است) مبارزه با استعمار وآزادی انسان های محروم وآگاهی آن ها بود.هدف او انسان بود، نه ملیت ونه قوم ونه کیش، او در پی آزادی شرق، خوشبختی انسان واهداف زمینی بود.

مولانا جمال الدین در سال 1879 در مصر حزب الوطنی را بنیاد گذاشت ودر آنجا چنین گفت: من امیدوارم شما آقایان حزب الوطنی را که از حقوق وطن تان حمایت میکنیدوشکوه آن را پاس میدارید تشکیل خواهید داد، من امید وارم که شما از وطن تان حمایت خواهید کرد وحکومت پارلمانی را در آن تقویت خواهید کرد تا از طریق آن عدالت وبرابری مستقر شود ودیگر نیاز به حمایت بیگانه نداشته باشید، بدون تردید تا زمان که مردم وطن وزبان مشترک نداشته باشند آن را به شیوه نیکوه گسترش ندهند حزب وطن قدرت ونفودی ندارد «1. حزب الوطنی حضرت مولانا جمال فعالیت همه جانبه فکری، تبلیغی اجتماعی وسیاسی در مصر انجام داد ونقش قابل ملاحظه در

حیات سیاسی مصری ها ایفا نمود و از جمله همین حزب بود که نقش در بر انداختن خدیو اسماعیل بازی کرد. این حزب جوان از یکطرف تدریس سیاسی میکرد و از طرف دیگر با استبداد و وابستگی اسماعیل پاشا مبارزه میکرد. آقای رشید رضا دانشمند ایرانی در این باب میگوید: «سیدجمال الدین به شاگردان که پیرامون خویش گرد آورده بود اصول دین و فلسفه میآموخت و آمیختن سیاست و دانش را حتمی می دانست. در محفل پیرامون زنده گی و مرگ ملتها، به پاخاستن و سرنگونی دولتها سخن می رفت» 2. چنانکه دیده می شود او نه تنها به نوشتن چند نثر شیوا و اشعار نغز اکتفا کرد بلکه عملا در پی مبارزه علیه مظالم و مصائب گردیده و تا دم مرگ آن را ادامه داد.

شایان توجه است که مولانا افغان چه در حیات خویش و چه بعد از آن، هزاران انسان آگاه و حق طلب را، اعم از مسلمانان، یهودان و عیسویان، مرید و شیفته خود ساخته است. از جمله علامه اقبال لاهوری او را «**سیدالسادات مولانا جمال می نامید و خود را شاگرد و پیرو او میدانست**» 3. به گفتن است که تمام احزاب اسلامی در سطح جهان، مولانا را یا اساسگذار خویش میدانند و یا به نحوی از افکار او ملهم هستند. تقریباً اکثر مورخین و محققین در این باب اتفاق نظر دارند، که مولانا با توجه بر اهداف والا و رسالت که داشت، برآن بود تا فراتر از ملیت، ملیت گرایی و مذهب و فرقه گرایی فکر و اندیشه کند تا انسانها را به وحدت و یکپارچگی دعوت نماید. او، زمان با قیای مذهبی سنی، وقتی هم با قیای علمای شیعه و در جای دیگر با دریشی و نیکتا نی ظاهر میگردد، او بر خلاف علمای مذهبی اکثرًا شبانه تا دم صبح در قهوه خانه ها به بحث و مشاجره می پرداخت و اطراف او را دانشمندان شغورق مختلف حلقه میزدند، و در جریان بحثها بسیار سگرت میکشید. با یک بررسی عمیق بر دیالوگها و عملکردهای مولانا و ارتباطات او بر ملا میگردد که او یک آزاد اندیش بود و ماورای مذاهب می اندیشید و اینکه در بسا موارد به طریق دیگر اتکا و عرض مطلب می کرد، ناشی از مصلحت اندیشی های شخصی او بوده و یا اینکه آن را یک امر سودمند اجتماعی می پنداشت. **مولانا جمال الدین بر عکس علمای اسلام که علم را به اسلامی و غیر اسلامی و شرقی و غربی تقسیم میکردند، به این باور بود که هیچ تمدن یا مذهب یا نژاد نمیتواند ادعای انحصار علوم را بکند، تمدن میراث بشریت در طول تاریخ است.**

او میگفت: «**علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهری سازد. پادشاه علم هر وقت پایتخت خود را تغیر داده است، گاهی از شرق به غرب و گاهی از غرب به شرق رفته است. علمای ما علم را بر دو قسم تقسیم کردهاند: یکی را علم مسلمان و دیگر را علم فرنگ میگویند و از این جهت منع میکنند دیگران را از تعلیم بعضی علوم منع میکنند و این را نفهمیده اند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ طائفه نسبت داده نمیشود. بلکه هرچه شناخته میشود به علم شناخته میشود و هر طائفه ای که معروف میگردد به علم معروف میگردد. انسانها را به علم باید نسبت داد نه علم را به انسانها، چه بسیار تعجب آور است که مسلمانان آن علوم که به ارسطو منسوب باشند آن را به غایت میخوانند که گویا ارسطو یکی از اراکین مسلمانان بوده است و اگر سخن از گالیله و نیوتون و کپلر نسبت داده شود آن را کفر می انگارند. پدر و مادر علم برهان است و دلیل نه ارسطو نه گالیله. حق در آنجا است که برهان بوده باشد.**» 4. مولانا برای رفع برداشت ها و پندارهای واهی چند مطلب را ضروری می دانست: 1- ترویج فلسفه و فلسفی کردن علوم. او فلسفه و اندیشه فلسفی را به این دلایل وصف میکرد، یکی اینکه فلسفه عقل گرایی و تفکر برهانی و استدلالی را تقویت میکند و دیگر اینکه اندیشه فلسفی زیادتزاید علوم مثبت و در نهایت پدیدآورنده صنعت و تکنولوژی است. 2- ایجاد نهضت تر جمه، چنان که گفتهد او خواهان علوم و فنون جدید به وسیله مسلمانان بود. و یکی از راه های انتقال این علوم را در ترجمه کتب و آثار علمی غربیان میدانست. نقطه قابل دقت این است که در آن زمان حضرت مولانا جمال توجه زیادتزاید بر نقش اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی اسلام داشت. او در پی آن بود تا اذهان و افکار مسلمانان و بخصوص پشویان و فرمانروایان مسلمان را متوجه بعد زمینی و دنیوی اسلام بسازد چون مسلمانان از علوم فاصله گرفته بودند و همهء تلاش شان برای آخرت و دنیای دیگر بود. در موجودیت چنین اوضاع و احوال مولانا به تحول در «عقول» و «نفوس» مردم اهمیت فوق الاده میداد و بر این عقیده بود که حتی بسیاری از ناتوانی های اجتماعی و سیاسی مسلمانان ناشی از انحطاط اخلاقی آنان بوده است. علرغم آن که به دموکراسی و حاکمیت سیاسی مردم، باور داشت اما معتقد بود که تا در «عقول» و «نفوس» مردم اصلاحات وارد نشود حکومت پارلمانی و دموکراسی تحقق نخواهد یافت. حضرت مولانا جمال میگفت: «**قدرت پارلمانی برای هیچ ملت نمی تواند ارزش حقیقی پیدا کند مگر هنگامی که از درون خود ملت بر خاسته باشد و تشکیل هر پارلمان که به امر پادشاه یا امپرویا قدرت خارجی که محرک فرمان و محرک اوست صورت گیری پایه خواهد بود. و به شخص تشکیل دهنده آن بستگی پیدا میکند. باید کار را از «عقول» و «نفوس» آغاز کرد و در درجه دوم به حکومت پرداخت**» 5.

مولانا جمال الدین تا توان داشت به نقاط مختلف جهان سفر کرد و از اوضاع عالم آدم خود را آگاه ساخت. در حقیقت شکل گیری و تکوین شخصیت فکری و سیاسی مولانا افغان بیشتر مدیون همین سفر های بلاوقفه وی است. او

هیچگاه در فکر مقام و قدرت اجرائی نبود و به بیداری و تنویر نمودن مردم اکتفا نموده بود. به همین خاطر بود، وقتی سلطان عبدالحمید عثمانی مقام شیخ الاسلامی را که مقامی دینی اما وابسته به قدرت و حکومت بود، به او پیشنهاد کرد، او نه پذیرفت. و گفت: «وظیفه عالم دین احراز پستها و مقامات نیست بلکه وظیفه او ارشاد و آموزش درست است و مقام و الای او در علم با عمل است 5. بی شک که هر متفکر و مصلح اجتماعی فرزند زمان خویش است از زمان و نیاز عصرش اثر میپذیرد و بعد به تحولات جاری اثر میگذارد و نیز چنین بود. او میگفت: **غایت اعمال و کردار آدمی خدمت به خداوند نیست بلکه خدمت همه جانبه به انسانیت و اجتماع است** 6.

حضرت مولانا جمال به مسئله استبداد که در کشورهای اسلامی و حکومت مستبد که در این جوامع مستقر بوده اند اهمیت درجه اول میداد و در حقیقت یکی از محورهای اصلاح گری او به اصطلاح امروز بازسازی و اصلاح راه و روش دولت مداری بود. او به هر جای که رسید سلاطین و قدرتمندان را به عدل و انصاف و انتقال قدرت به مردم دعوت میکرد. او در افغانستان امیر شیز علی خان را به اصلاحات ترغیب کرد، امیر هم تحت تاثیر مولانا دست به تغییرات وسیع زد. به قول غبار «سید در روز وداع با امیر شیرعلی خان در ارگ بالا حصار کابل، تمام پروگرام اصلاحات خود را که در طومار طویل نوشته شده بود به شاه تقدیم نمود، شاه به خوشی پذیرفت و وعده تطبیق آن را داد» 7. او در ترکیه عبدالحمید پاشا را تشویق به **نظام قانونی و احیای مشروطیت کرد. در مصر نیز حکومت را دعوت به قانون دموکراسی آزادی میکرد. در روسیه برای ملت‌های تحت ستم از تزار درخواست آزادی کرد. در ایران از پیش قراولان اصلاح طلبی و مشروطیت قانونگرانی بود. مولای افغان بعد از ترتیب قانون اساسی ایران نظر به درخواست ناصرالدین شاه، مورد غضب شاه قرار گرفت. شاه به مولانا گفت: حضرت آقا! چطور ممکن است که من شاه هستم با گارگر و کشاورز در یک قطار قرار بگیرم؟ مولای افغان گفت: پادشاه‌اید که تخت و تاج و عظمت شاهی و پایه سلطنت شما به صدور فرمان مشروطیت بهتر و از هم اکنون پایدار تر خواهد ماند. دانشمند، بزرگ و هنرمند در کشور مفیدتر از مقام و عظمت شما و امیران شما اند. سلطنت قاجاریه با این همه قدرت استبدادی و جورستم حکام و فرمانروایان ناشایست است. از من بشنوید شما پیش از آن که وقت فوت شود، فرصت از دست برود ایران باید حکومت مشروطه شود» 7. موازی به این مطالبات او به افزار و لوازم آزادی‌ها نیز توجه داشت. او باور داشت: «یکی از وسایل که باعث ترقی غرب گردید، آزادی مطبوعات است. این آزادی خوب و بد حکام را بدون استثنا نشر میکند، آنها که صفات خوب دارند بر آن می‌افزایند و آنان که در فساد و خود پرستی مبتلا هستند ناچار به ترک آن میشوند. هیچ کس به آزادی نشریات اعتراض نمیکند، مگر وقتیکه ضد حق و حقیقت بوده یا تهمت باشد. کسی که از طرف مطبوعات بر او تعدی شده حق دارد، حق پایمال شده خود را در محکمه قانونی بخواهد و جرایم در ایران کاملاً ضد این مطلب اند. از کار خوب خوب میگویند و از کار زشت هم خوب. نزد آنها تفاوت ندارد و میان خوب و بد تمیز نیست و سراسر اغراق است» 8. در مورد ایجاد و نقش احزاب او را عقیده بر این بود که تشکیل احزاب سیاسی در شرق بهترین وسیله ارتقای ملت‌ها و درمان آشفتگی‌ها است. او نه تنها از حکومت مشروطه و دموکراسی و آزادی‌های سیاسی دفاع میکرد بلکه بالاتر از آن از عدالت اجتماعی نیز حمایت میکرد. و جانب داری از مساوات و برابری می‌نمود، از این رو میتوان گفت که او **به نوعی سوسیالزم اخلاقی باور داشت و از آن حمایت میکرد.** او خوب می‌دانست که عدالت و آزادی و دموکراسی آرمان‌های نیست که اولاً یک دفعی و آنی تحقق بی‌بیرند و ثانیاً به صورت مکانیکی و دستوری با خواست و توصیه حتی اراده خیرخواهانه یک فرد یا یک جمع و حتی حکومت از بالا اجرا شوند، چنان که پیش تر ذکر کردید او تحول را در درون مردم و توده‌ها، در افکار، عقاید، شخصیت و اخلاق آنها جستجو میکرد. او معتقد بود که «**شکل حکومت چندان مهم نیست بلکه دموکراسی واقعی زمانی تحقق پیدا میکند که بر خاسته از آگاهی و اراده و انتخاب متن مردم باشد.** اوبه اوج وجود دموکراسی توجه داشت که عبارت بود از آزادی ملت‌ها آزادی که منجر به استقلال شود. و البته در آن زمان از نظر مولانا تبدیل حکومت پارلمان با خواست و اراده مردم مطلوب ترین حکومت بوده است» 9. او به این ایمان داشت که «دولت به عدل و ملت به علم زنده است» او استبداد را یکی از سر منشا‌های تمام مصیبت‌های مردم میدانست و چنین می‌پنداشت، دولتی که به رعیت ظلم میکند در حقیقت به خودش ظلم کرده است. «علاج این درد به قلم مدارس و نشر به قلم صحیح و تهذیب عالی است که ظلم را محو میکند و عدالت در حکومت دهد و اخلاق را اصلاح نماید». نبوغ و درایت جمال افغان در آینده نگری، در تنوع و جامعیت شخصیت و دکتترین و عملکرد نهضت اوست. حضرت مولانا جمال در بعد نهضت سیاسی نظامی، نه تنها خود از قریه و قبیله برآمده بلکه هم خود و هم این جنبش را جهانی کرد. بدون تردید که قبل از مولانا هم مبارزات و جنبش‌های وجود داشتند، ولی محدود محلی به سطح قزیه و قشلاق، و اکثراً منطقه‌ئی بود و اغلب مردم دنیا از ایشان بی اطلاع بودند. از این رو مولانا با شخصیت جهانی که کسب نموده بود، و توجهی که به بیداری و آگاهی مردم و افشاگری به شیادیت استعمار در سطح جهانی داشت و از تریبون‌های جهانی نیز در این باب استفاده کرد، توانست بسیاری مردم**

دنیا را و بخصوص شرقیان را از واقعیت تلخ استعمار مطلع سازد. در نتیجه این قیامها را به شکلی به هم وصل نموده و تبدیل به پیکار جهانی و بین المللی ضد استعمار کند. او در یادداشت‌های خویش چنین می‌گوید: « اندیشه های پراکنده ام را گرد آوردم و پندارهای پریشانم را جمع کردم، و شرق و شرقیان نگرستم، اول به افغانستان توجه کردم که نخستین بار جسم آنجا را لمس کرده بود، آنگاه به هند نگاه کردم که در آنجا به رشد عقلی رسیدم، بعد به حکم همسایگی به ایران نگاه کردم، پس به جزیرت العرب، حجاز، خاستگاه وحی، یمن سرزمین پادشاهان تبعی، نجد، عراق، بغداد و هارون و مامون آن، شام و هوشمندان اموی آن دیار، اندلس و کاخ الحمر و آن نگرستم و همچنین هریک را دولهای اسلامی و پایان کارشان را مورد توجه قرار دادم. در مورد شرق تمام توان فکریم، به این نتیجه رسیدم که عامل کشنده و مهلک آن تفرقه و وحدت و چند دستگی و پریشانی افکار مردمان است، مردمانی که در وحدت اختلاف میکنند و وحدت نظر دارند. بنابر این در تحقق وحدت و یگانگی شان کوشیدم و کوشش بیار کردم تا شرقیان را به خطر غرب که تهدیدشان میکند آگاه کنم»¹⁰.

مولانا جمال به این باور بود، تا زمانی که دو تغییر در جامعه روی ندهد، تغییرات دیگر اجتماعی و سیاسی بی بنیاد و بی اثر میباشد. 1- بیداری فکری و آگاهی 2- تعالی اخلاقی - انسانی و معنوی به کلام خودش « تنویر عقول » و « تطهیر نفوس ». او ادبیات را در خدمت مردم و دفاع از حقوق آنان و مبارزه با ستمگران قرار داد و کوشید با این سلاح دشمنان شان را مورد حمله و هجوم قرار دهد. او تلاش کرد با ابزار شعر و ادب مردم به احوال بد و فقر و محرومیت خود آگاه شوند و عاملان این محرومیت را بشناسند و در نهایت توده‌ها را به خروج از تاریکی ها و نادانی ها و ورود به دنیای روشنیها و آگاهی ها فرا خواند. سید می‌آموخت « که از حاکمان نترسید، زیرا آنان نیروی جز همین مردم ندارند و هرگز از اینان بی نیاز نیستند ».

یکی از مسایل جالب و روشن مولانا در مدت زمان که در فرانسه بود ملاقات اش با ارنست رنان فلیسوف شهیر فرانسه است. طی مشاجرات و بحثهای که میان ایشان صورت گرفت، مولانا با رنان در این باب که اسلام مانعی در مسیر علم است موافق میباشد. به قول امام غزالی « مولانا جمال در این امر اصرار می ورزید که علوم تجربی به هیچ وجه در تضاد با دین قرار ندارد و اگر در جای چنین تضادی به وجود آید لازم است تا در طرز تشریح اصول دین نوآوری صورت گیرد و در روشنی حقایق به دست آمده به رفع تضاد پرداخت ».

او می‌گفت: ادیان سه گانه، اسلام، عیسویت و یهودیت، در اصل یکی هستند. ایجاد گسترش اختلاف بین پیروان این سه دین به وسیله پیشوایان دکاندار آنها پدید آمده است. او در مورد رنان و حجاب چنین می‌اندیشید که در آفرینش از نظر عقل و خرد بین زن و مرد فرق نیست، این طور نیست که مرد یک سر داشته وزن نصف از سر.

چنانکه در فوق ذکر گردید او همه جا علیه بیعدالتی ها، ظلم و استعمار آتش افروخت و مردم را بیدار کرد، از این سبب شاهان (ایران و ترکیه) به دستور انگلیس ها علیه او توطئه چیدند، و سلطان ترکیه او را به اغوا به ترکیه جهت مشوره دعوت نمود. نقطه جالب در این است که وقتی او به استانبول رسید افراد سلطان به استقبال اش رفتند و پرسیدند که بکسهای تان کجاست او در جواب گفت: « بغیر از بکسهای لباس و کتاب چیزی ندارم. افراد شاه گفتند خوب کجا هستند ؟ گفت، بکسهای کتاب در سینه ام است و بکسهای لباس به تن ام اند، در اول جامهء دومی داشتم، اما وقتی که تبعیدهای پی در پی پیش آمد احساس کردم که جامه دوم باری است بر دوش من از این رو آنرا رها کردم. از آن پس یک جامه دارم و فقط بعد از فر سو ده گی، جامهء دوم تهیه میکنم و به جای اولی بر تن میکنم »¹¹. بدین ترتیب او تا دم مرگ زندانی سلطان ترکیه بود و به گمان برخی محققین سلطان ترکیه اسباب مرگ او را فراهم کرد. سر انجام در 9 مارچ 1897 برای همیشه لب های او را از سخن گفتن بستند، و دولت وقت ترکیه در تاریکی شب از ترس هزاران پیرو مولانا، او را به خاک سپرد.

مولای افغان هر آن چه داشت فدای شرق و شرقیان کرد و از آنها دفاع کرد، اما بعد از مرگش او را مانند یک انسان عادی و گمنام به خاک سپردند. تا اینکه در سال 1926 چالیز کرین، شرق شناس امریکائی قبر او را اعمار کرد و در آن تاریخ تولد و وفات او را نوشت. بالاخره در 18 میزان 1327 استخوانهای او را به کابل انتقال دادند و در محوطه دانشگاه کابل طی یک محفل دفن گردید. یکی از مخلصین مولانا بنام محمد امین (از مصر) بر سر مزار او چنین گفته است: در این جا کسی خوابیده که جانها را حیات بخشیده، اندیشه ها را آزاد کرد، دلها را به حرکت در آورد، ملتها را به جنبش واداشت، تخت فرمانروایان را متزلزل کرد، او کسی بود که پادشاهان به عظمتش رشک می بردند، از شکوه زبانش در بیم بودند، دولتهای قدرتمند و مسلح از نهضت او بیمناک بودند، و کشور های آزاد و گسترده از آزادیش احساس تنگنایی میکردند. در این جا شخصیتی خاموش خوابیده که هر جا قدم می‌گذاشت، شعله آتش بود و آتش ها برمی افروخت، در افغانستان، در مصر، در ایران، در پاریس، در لندن و در استانبول. در اینجا کسی غنوده که قیام اعرابی پاشا را در مصر بر انگیخت، ایرانیان را شورش و جنبش فراخواند و تمام جهان اسلام را برای مبارزه با استیلای بیگانه و مطالبه اصلاحات اجتماعی بسیج کرد. اینجا کسی است که با

حکومت استبدادی در مصر و با ناصرالدین شاه در ایران و در لندن و پاریس مبارزه کرد، با جهل و عقب مانده گی و خواری در شرق جنگید، با جاسوسی و نفاق در استانبول ستیزه کرد و هیچ چیز جز مرگ بر او چیره نشد. و سر انجام چنین میتوان نتیجه گرفت که سیاست و فلسفه برای مولانا قبل از همه چیزی یک طرز تفکر باز، تحقیقی و منطقی مبنی بر واقعیت ها و رشد جوامع بود، و باور داشت که هر پدیده نو در بطن پدیده کهنه عرض وجود میکند. چنانچه میگفت: «بی گمان افکار نو میشود، و اندیشه ها از هم زاده میشوند، و صفات رشد میکنند و همت ا تعالی میابند، تا آنجا که اخلاف از اسلاف پیشی میگیرند، و گمان میبرند که این روند دگرگون شدن طبیعت و سرشت است نه از آثار مکتسبات، اما حقیقت آن است که این روند تکاملی میوه درختی است که کاشته اند و محصول مکتسبات خودشان است.» او در تمام کشور های که سفر کرده بود خوب تجزیه و تحلیل نموده و شخصیتها و رجال های آن کشور ها را تجربه کرده بود. او با مکتب های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آشنائی داشت، از این رو استبداد، استعمار، و استثمار را به خوبی می شناخت و علیه آن آگاهانه و عالمانه قدهلم کرده بود. فراز و فرود زنده گی مولانا مبین این امر است که او اصلاً در فکر مقام و جلال نبود. او به خاطر رسالت که داشت حتی از ازدواج صرف نظر کرد، تا مبادا در انجام رسالت اش کوتاهی صورت گیرد. او همه دار و نبودش را حتی جان اش را فدای ارمان مقدس خویش یعنی آزادی و خوشبختی انسان کرد.

گرچه در باره شخصیت و افکار حضرت مولانا جمال الدین افغان مطالب و نوشته های زیادی چه در داخل و چه در خارج از زادگاه اش نوشته اند، با وجود آن هم حرف های نا گفته در مورد او فراوان است. به قولی شاعری :

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار بادهء نا خورده در رگ تاک است

منابع و ماخذ :

- 1- نامه ها و اسناد سیاسی سیدجمال الدین « اسدآبادی » خسروشاهی، ص 202
- 2- اندیشه ها و مبارزات سید جمال الدین، سید رضا ص، 228
- 3- سید جمال ادین بنیادگذار تفکر دینی، محمد جواد صاحبی ص، 28
- 4- همان اثر ص، 93
- 5- تاریخ جنبشها و تکاپوی های فراماسونگری در کشور های اسلامی، عبدالهادی ص 89
- 6- سید جمال الدین و اندیشه های او، مرتضی مدرس ص 27 و 33
- 7- میر غلام محمد غبار جلد اول ص 593
- 8- نامه ها و اسناد... ص، 202
- 9- خاطرات سید جمال الدین، مخزومی ف ص، 41 رشید رضا
- 10- تاریخ جنبشها... ص، 114
- 11- خاطرات سید... ص، 68
- 12- سیدجمال الدین افغان، علام حسین موسوی عراقی، ترجمه سز محقق شینواری (پشتو)